



هر خلیفه‌ای بود که روی کار می‌آمد و درباره آن به گونه‌ای که با گرایش و عدم گرایش او به خاندان پیامبر بستگی داشت تصمیم می‌گرفت آنان که پیوند معنوی خود را با خاندان رسالت کاملاً برپده بودند از بازگرداندن فدک به مالکان واقعی آن به شدت خودداری می‌کردند، و آن را جزو اموال عمومی و خالصه دولت قرار می‌دادند و احیاناً به تیول خود یا یکی از اطرافیان خویش درمی‌آوردند. ولی کسانی که نسبت به خاندان پیامبر، کم و بیش مهمی - ورزیدند، و با مقتضیات زمان و سیاست‌های وقت ایجاب می‌کرد از فرزندان فاطمه دلجوئی کنند، آن را به فرزندان زهرا باز گردانیده و فدک را به آنان می‌سپردند تا روزی که خلیفه دیگر و سیاست متضادی، جانشین خلیفه پیشین و سیاست قبلی گردد. از این جهت فدک، هیچ‌گاه، وضع ثابت و استواری

در نخستین روزهای خلافت، هدف از تصرف فدک و مصادره اموال دخت پیامبر، تقویت بنیه مالی حزب حاکم و تهی ساختن دست خلیفه راستین از مال دنیا بود. ولی پس از گسترش حکومت اسلامی، فتوحات بزرگ، سبیل ثروت را از کشورهای جهان به مرکز خلافت روانه ساخت، مقام رهبری خود را از درآمد فدک، بی‌نیازدید، و از طرف دیگر مرور زمان پایه های خلافت خلفاء را در قلوب جامعه اسلامی، تحکیم کرد، دیگر کسی گمان نمی‌کرد که خلیفه راستین امیر مومنان علی (ع) با درآمد فدک به فکر مخالفت بیفتد و در مقابل آنان صف آرائی کند.

با این که در دوران خلفاء دیگر، هزل تصرف فدک (تقویت بنیه مالی) از میان رفته و به کلی منتفی شده بود - با این حال - مسئله همچنان در قلمرو سیاست

نداشت، بلکه پیوسته در کشا کش گرایش‌های مختلف و میاست متضاد بود، گاهی به مالکان واقعی خود بازمی‌گشت، و احبانا مصادره می‌گردید. و پیوسته به صورت يك مساله حساس و بفرنج اسلامی بود.

* * *

در دوران خلفاء تا زمان هلی (ع) فدک وضع ثابت و یک نواخت داشت، از درآمد آن مبلغی مختصر به عنوان هزینه زندگی به خاندان پیامبر پرداخت می‌شد، و باقیمانده مانند دیگر اموال عمومی، زیر نظر خلفاء صرف می‌گردید.

هنگامی که معاویه زمام امور را به دست گرفت، آن را میان سه نفر تقسیم کرد، سهمی به مروان، و سهمی به عمرو بن عثمان بن عفان و سهمی دیگر به فرزند خود یزید، اختصاص داد. و فدک همچنان دست به دست می‌گشت تا این که مروان بن حکم در دوران خلافت خود، همه سهام را از آن دو نفر خرید و همه را از آن خود قرارداد و سرانجام آن را به فرزند خود عبدالعزیز، بخشید، و او نیز آن را به فرزند خود، عمر بن عبدالعزیز، هدیه کرد و یا به ارث برد.

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، تصمیم گرفت که بسیاری از لکه‌های ننگ بنی‌امیه را از محیط اسلامی پاک سازد. از این جهت روی گرایشی که به خاندان پیامبر داشت، نخستین مظلمه‌ای

را که به صاحبان اصلی خود، بازگردانید، موضوع فدک بود، وی آن را در اختیار حسن بن حسن بن هلی، و به روایتی در اختیار حضرت سجاد قرار داد. (۱)

او نامه‌ای به فرماندار مدینه ابی‌بکر بن عمرو نوشت و دستور داد که فدک را به فرزندان فاطمه پس دهد. فرماندار بهانه‌گیر مدینه در پاسخ نامه خلیفه نوشت: فاطمه در مدینه نسل فراوانی دارد. و هر کدام در خانوادگی می‌کنند، من فدک را به کدام يك بازگردانم؟!

فرزند عبدالعزیز وقتی پاسخ نامه فرماندار را خواند: سخت ناراحت شد و گفت: من اگر تو را به کشتن گاوی فرمان دهم مانند فرزندان اسرائیل خواهی گفت رنگ آن گاو چگونه است؟ هر موقع نامه من به دست تو رسید، فدک را میان فرزندان فاطمه که از علی هستند تقسیم بنما.

حاشیه نشینان خلافت که همگی از شاخه‌های بنی‌امیه بودند از دادگری خلیفه سخت ناراحت شدند و گفتند تو با عمل خود شیخین را تخلف کرده‌ای، چیزی نگاشت که عمر بن قیس با گروهی، از کوفه وارد شام شد و از کار خلیفه انتقاد نمود.

خلیفه در پاسخ آنان گفت: شما جاهل و نادانید، آنچه را که من به خاطر دارم، شما شنیده‌اید و فراموش کرده‌اید زیرا استاد من ابو بکر بن محمد

۱- این احتمال، را هر چند ابن ابی‌الحدید نقل کرده است، پایه استواری ندارد، زیرا عمر بن عبد-العزیز در سال ۹۹ هجری بمقام خلافت رسید در حالی که امام سجاد در سال ۹۴، درگذشته است. ممکن است مقصود، محمد بن علی‌الحسین باشد که لفظ محمد از نسخه‌ها افتاده است.

عمر بن حزم ، از پدرش و او از جدش نقل کرد که پیامبر گرامی فرمود:

فاطمه پاره تن من است، خشم او مایه خشم من، و خشنودی او سبب خشنودی من است. فلك در زمان خلفا جز اموال عمومی و خالصه دولت بود، سپس به مروان واگذار گردید او نیز آن را به پدرم عبدالعزیز بخشید

و پس از درگذشت پدرم من و برادرانم آن را به ارث بردیم و برادرانم سهم خود را به من فروخته یا بخشیدند، و من نیز آن را به حکم حدیث رسول گرامی بفرزندان زهرا بازگردانیدم .

پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز، آل مروان یکی پس از دیگری زمام امور را به دست گرفتند و همگی در مسیری برخلاف مسیر فرزند عبدالعزیز گام برداشتند و فلك در مدت خلافت فرزندان مروان در تصرف آنها بوده و خاندان پیامبر از درآمد آن، کاملاً محروم بودند

پس از انقراض حکومت امویان و تأسیس دولت عباسی، فلك، نوسان خاصی داشت، نخستین خلیفه عباسی سفاح ، فلك را به عبدالله بن الحسن باز گردانید ، پس از وی منصور خلیفه عباسی ، آن را بازستاند، مهدی فرزند منصور، از روش منصور پیروی کرده و فلك را به فرزندان فاطمه بازگردانید پس از درگذشت مهدی، فرزندان وی موسی و هارون که یکی پس از دیگری زمام خلافت را به دست گرفتند فلك را از خاندان پیامبر سلب نموده و در تصرف خود درآوردند.

تا این که مأمون فرزند هارون زمام خلافت را به دست گرفت روزی برای رد مظالم و رسیدگی به درد ستمدیدگان رسماً جلوس کرد، و نامه هائی را که ستمدیدگان نوشته بودند یکی پس از دیگری بررسی نمود . . .

نخستین نامه ای که همان روز در دست او قرار گرفت نامه ای بود که نویسنده آن خود را وکیل و نماینده فاطمه معرفی کرده، و خواستار بازگردانیدن فلك بر دو دمان نبوت شده بود ، خلیفه به آن نامه نگرست و اشک در دیدگان او حلقه زد، دستور داد که نویسنده نامه را احضار کنند، ناگهان پیرمردی وارد مجلس خلیفه شد و با مأمون پیرامون فلك به بحث و گفتگو نشست، پس از یک رشته مناظرات ، مأمون قانع گردید و دستور داد که نامه رسمی بفرماندار مدینه نوشته شود که فلك را به فرزندان زهرا باز گرداند نامه نوشته شد و به امضاء خلیفه رسید و برای اجراء به مدینه ارسال گردید.

باز گردانیدن فلك، به خاندان نبوت، مایه شادی شیعیان گردید و دعبل خزاعی قصیده ای سرود که نخستین بیت آن این است:

أصبح وجه الزمان قد ضحكا

برد مأمون هاشم فدکا

«چهره زمان خندان گشت، برای این که مأمون هاشمی فلك را به ما لکان واقعی آن باز گردانید» (۱) شگفت آور نامه ایست که مأمون در سال ۲۱۰ در این زمینه بفرماندار مدینه قثم بن جعفر نوشت و خلاصه آن این است :

عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بازگرداند.
بدان این نظری است که امیرمؤمنان از خدا الهام
گرفته و خدا او را موفق ساخته است که به سوی خدا
و پیامبر او تقرب جوید

شما این مطلب را به کسانی که از جانب تو انجام
وظیفه می کنند برسان و در عمران و آبادی آن و فزونی
درآمد آنجا کوشش بنما (۱)

فدک همچنان در دست فرزندان زهرا بود، تا اینکه
متوکل برای خلافت انتخاب گردید وی از دشمنان
سرسخت خاندان رسالت بود، از این جهت فدک را
از فرزندان زهرا گرفت و تیول عبدالله بن عمر بازپار
قرار داد.

در سرزمین فدک یازده نخل وجود داشت که آنها
را پیامبر گرامی بادست مبارک خود غرس کرده بود
و مردم در ایام حج خرماهای این نخل ها را بعنوان تبرک
به صورت گران می خریدند و این خود کمک شایانی
به خاندان نبوت بود

عبدالله از این کار خوشوقت نبود، مردی را بنام
بشیران، رهسپار مدینه ساخت تا این نخل ها را قطع
کند وی با کمال شقاوت مأموریت خود را انجام
داد و وقتی به بهره، بازگشت فلج گردید.

از این دوران به بعد، فدک از خاندان نبوت
سلب گردیده و حکومت های جائز از اهاده آن به وارثان
زهرا خودداری نمودند این بوده، سیرا جمالی فدک
در دورانهای مختلف و حکومت های به اصطلاح
اسلامی.

امیرمؤمنان ابا موقیتی که در دین خدا و در خلافت
اسلامی و پیوند خویشاوندی که با خاندان نبوت
دارد شایسته ترین فردی است که باید سنت های
پیامبر (ص) را رعایت کند و آنچه را که وی بدیگران
بخشیده است به مورد اجرا بگذارد پیامبر گرامی
فدک را به دختر خود فاطمه بخشیده است و این مطلب
آن چنان روشن است که هرگز کسی از فرزندان
پیامبر در آن اختلاف ندارد و کسی بالاتر از آنان
خلافت آن را ادا نکرده است که شایسته تصدین
باشد.

روی این اساس امیرمؤمنان مامون، مصلحت
دید برای کسب رضای خدا و اقامه عدل و احقاق حق،
آن را به وارثان پیامبر خدا بازگرداند و دستور او
را تنفیذ کند از این جهت به کارمندان و نویسندگان
خود دستور داد که این مطلب را در دو لایحه ثبت
کنند هرگاه پس از درگذشت پیامبر اکرم در موسم
حج ندا می کردند که هر کس از پیامبر گرامی چیزی
به عنوان صدقه و یا بخشش و یا وعده ای را ادا کند،
ما را مطلع سازد.

در این موقع مسلمانان گفتار او را می پذیرفتند تا
چه رسد به دختر پیامبر گرامی که حتماً باید قول او
تصدیق و تایید گردد.

امیرمؤمنان به مبارک طبری دستور داد فدک را به وارثان
فاطمه با تمام حدود و حقوق بازگرداند و آنچه در دهکده
فدک از غلامان و غلات و چیزهای دیگر هست به محمد بن -
یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین، و محمد بن -